

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۵۶)

شنبه ۲۹ - ۰۶ - ۱۴۳۹ هـ؛ ۲۶ - ۱۲ - ۱۳۹۶ م؛ ۱۷ - ۰۳ - ۲۰۱۸

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى (۸۳) قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَيَّ أُتْرَىٰ وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ (۸۴) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَقَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوعِدِي (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَا كُنَّا مُجْتَمِعِينَ أَوْ رَأَىٰ مِن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَاهَا فَكَذَالِكَ أَلَمَى السَّامِرِيُّ (۸۷) فَأَخْرَجَهُمْ عَجَلًا لَهُ خُوَارٌّ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِي (۸۸) أَ فَلَا يَرَوْنَ أَنَّ بَرَجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ صَرًّا وَلَا نَفْعًا (۸۹)

چه به شتاب افکند تو را از قومت ای موسی؟ (۸۳) گفت: آنها هم اینک در پی من هستند، و شتافتم سوی تو، پروردگارا، تا راضی شوی! (۸۴) گفت: ما به فتنه افکندیم قومت را پس از تو، و سامری گمراهشان نمود. (۸۵) پس، موسی بازگشت به سوی قوم خود خشمگین و اندوهگین، گفت: ای قوم من، آیا پروردگارتان به شما وعده زیبا نداد؟! آیا طولانی شد بر شما عهد، یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید که تخلف ورزیدید و عده مرا؟! (۸۶) گفتند: تخلف نورزیدیم و عده‌ی تو را با توان خودمان، ولی حمل شده بود بر ما بارهایی سنگین از زینت قوم، پس پرتاب کردیم آنها را، و سامری این سان القاء کرد. (۸۷) پس، بیرون آورد برای آنها پیکر گوساله‌ی را که بانگ گاوی داشت، و گفتند این است خدای شما و خدای موسی، و فراموش کرد. (۸۸) آیا نمی‌بینند که باز نمی‌گرداند سوی آنها سخنی را، و مالک نیست زیان و سودی را برای آنها؟! (۸۹)

I. تفسیر

1. **وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى:** چه به شتاب افکند تو را از قومت ای موسی؟ گفته شد که این سؤال توییح و عتاب نیست، بلکه می‌تواند زمینه‌چینی بوده باشد و جلب توجه موسی- علیه السلام- برای گفتن خبر سامری و گمراه شدن بنی اسرائیل.

2. **قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَيَّ أُتْرَىٰ وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ:** گفت: آنها هم اینک در پی من هستند، و شتافتم سوی تو، پروردگارا، تا راضی شوی!

موسی- علیه السلام- عرض کرد که آن هفتاد نفری که از قومش برای میقات انتخاب کرده بود در پی او بودند، و شتاب گرفتن او از آنها برای راضی گرداندن خدای تعالی بوده است.

گفته شد که برخی این شتاب را از روی قلق و از شدت اشتیاق و از دست شدن صبر و طاقت بر فراق دانسته‌اند. پس، موسی- علیه السلام-، به سبب غلبه اشتیاقش برای راضی نمودن محبوبش از خود، شتاب گرفت از قومش و سوی او رفت تنها.

3. **قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ:** گفت: ما به فتنه افکندیم قومت را پس از تو، و سامری گمراهشان نمود. **در التحقیق فی کلمات القرآن الکریم (ج ۹، ص ۲۴-۲۳) در ذیل واژه "فَتْنٌ" چنین آمده است:**

و تحقیق آن است که اصل واحد در این ماده چیزی است که موجب اختلالی همراه اضطراب می‌شود. پس، هرچه موجب این دو امر شود فتنه‌یابی است. و برای آن مصادیقی است مانند اموال، و اولاد، و اختلاف در آراء، و غلو در امر، و عذاب، و کفر، و جنون، و ابتلاء، و غیر آنها هنگامی که موجب این دو امر شوند.

و اما فرق بین آن و بین اختبار و ابتلاء و امتحان.

اختبار از خبر است و به معنی اطلاع نافذ، و گرفتن آن.

و ابتلاء از بلو است به معنای ایجاد تحوّل و تقلّب (زیر و رویی، دگرگونی)، و پذیرفتن آن.

و امتحان از مَحْن است، و آن پیوستگی و کوشش در عمل است تا خبر و نتیجه به دست آید.

و فَتْنٌ ایجاد اختلال و اضطراب است.

پس، درست نیست استعمال یکی از آنها در مورد دیگری مگر از روی مجاز. و گاه آمیخته شده است هر یک از این معانی در مقام استعمال و تفسیر در کلمات‌شان. آری، هنگامی که ملاحظه شوند حیثیات و قیود، اشکالی ندارد... (پایان نقل)

پس از این پرسش و پاسخ، خدای تعالی موسی- علیه السلام- را آگاه فرمود که او- عزّ و جلّ- قوم او را، که در وادی تنها گذاشته بود، به فتنه افکند است در غیاب موسی- علیه السلام- و سامری آنها را گمراه کرده است.

در ظاهر این کلام دلالتی است بر آن که ارتباطی است بین غیبت موسی- علیه السلام- از میان قومش، و به فتنه افکند شدنشان توسط خدای تعالی، و هم چنین ارتباطی است بین به فتنه افکند شدن آنها توسط خدای تعالی و گمراه شدنشان توسط سامری.

نکته دیگر این که پرسش خدای تعالی از سبب شتاب گرفتن موسی- علیه السلام- از قومش درباره هفتاد نفری بود که او برای میقات خدای تعالی برگزیده بود ولی این خبر درباره به فتنه افکند شدن کسانی بود که در وادی بودند، نه آن هفتاد نفر. سبب

آن، و الله اعلم، شاید آن بوده باشد که وجه اشتراک هر دو گروه از قوم موسی- علیه السلام- در آن جریان غیبت موقتی موسی- علیه السلام- از میان آنها بود، و هر دو گروه در غیاب موسی- آزمایش شدند، و لغزیدند، لیکن گروهی که در پی موسی- علیه السلام- آمده بودند، در همان زمانی که دور از سرپرستی مستقیم ولی خدا بودند، به فکر درخواست دیدن آشکار خدا افتادند، و موسی- علیه السلام- خود شاهد درخواست و مرگ آنها می‌بود و نیازی به دریافت خبر آن نداشت، ولی مستقیم شاهد فتنه و گمراهی باقی قوم نبود. پس، خدای تعالی آگاه فرمود او را از آنچه بر آنان گذشته بود.

4. گفتاری در فتنه: گفته شد که آن ایجاد اختلال و اضطراب است. اختلال و آشفتگی و اضطراب و پریشانی (disturbance, disorder, anxiety)، که در جریان روال عادی و روزمره و همیشگی روی می‌دهد جهان مسلم فرض شده (taken for granted) را دچار بحران می‌کند. در چنین وضعیتی است که توجه انسان جلب می‌شود به آنچه این جهان مسلم فرض شده و جریان عادی را بر پا می‌داشته است و استمرار می‌بخشیده است، و چه گونه آن را انجام می‌داده است، تا اگر آن جهان مطلوب است، بهتر و بیشتر در استمرار آن بکوشد و شاکر و قدر شناسش باشد، و اگر نامطلوب، چه گون آن را تغییر دهد.

در هر صورت، فتنه، و اختلال و اضطراب فرصتی برای معرفت عمیق و اختبار و علم ذوقی نسبت به خود و دیگران و جهان اجتماعی و طبیعی است.

خدای سبحان در سوره مبارکه زلزله، که به معنی لرزش و تحریک شدید است، چنین می‌فرماید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱) وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲) وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳) يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴) بَانَ رَبُّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (۵)

به نام خدای رحمان رحیم، هنگامی که زمین زلزله‌اش را آغاز می‌کند (۱) و زمین بارهای سنگینش را بیرون ریزد! (۲) و انسان گوید: آن را چه شده است؟! (۳) در آن روز زمین اخبار خود را باز گوید. (۴) چرا که پروردگارت به او وحی کرده است. (۵)

پس، فتنه همان اختلالات و اضطرابات شدید الهی است در جریان عادی امور تا سلطه و تاثیر تربیت و فرهنگ و کنترل و خویشتن داری و ساختارهای رفتاری و فکری و اخلاقی همه خنثی شوند، و هر انسان آن چنان بنماید که هست، و خود اصیل او آشکار شود برای تجربه ذوقی.

5. گفتاری در علم ذوقی: علم اگر به معنای کشف و اقصیت باشد همیشه تابع معلوم است ولی اگر به معنای قدرت باشد معلوم تابع علم است. مقصود از "ذوق" در تعبیر علم ذوقی، چشیدن و تجربه وجودی معلوم است در وجود خارجی و تفصیلی آن. از این علم تعبیر کرده اند به علم تفصیلی ایی که تابع وقوع معلوم است. برای مثال، می‌گوییم کسی که با مفهوم شادی آشنایی دارد شناختش از شادی در حد معنای لغت و تجاربی رنگ باخته است ولی کسی که بالفعل شاد است علم ذوقی به شادی دارد. یعنی شادی معینی را با جزئیاتش داراست.

خدای تعالی می‌فرماید، "وَلْتَبْلُوْا نَفْسَكُمْ حَتَّىٰ تَعْلَمَ الْمُجَاهِدِيْنَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِيْنَ وَ تَبْلُوْا اَخْبَارَكُمْ" (۴۷:۳۱ محمد) (ما همه شما را قطعاً می‌آزمایم تا بدانیم مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند، و اخبار شما را بیازماییم!)

چنانچه اهل عرفان بر آنند، ظهور و تجلی ذات حق تعالی، برای حب به کمالات ذات است. در حدیث کنز مخفی، می‌فرماید دوست داشتم شناخته شوم، پس خلق کردم تا شناخته شوم. ملاحظه می‌کنیم که محبوب محبت خدای تعالی شناخت است. با توجه به آیات قرآن کریم راجع به آنچه شیخ ابن عربی "مقام حقی نعم" می‌نامد، و با توجه به فرقی که بین اسم "خبیر" و اسم "علیم" است، می‌توان نتیجه گرفت که شناخت مورد نظر خدای تعالی به خود همان علم ذوقی به خود در مظاهر مختلف است. باید به این مسئله توجه داشت که حق در مقام و موطن تعیین اول و تعیین ثانی کلیه موجودات امکانیه را به نحو جمع و تفصیل مشاهده می‌نماید. و این امر منافات با "علم ذوقی" خاص که در مظهر انسانی به اعتبار ظهور به وجود خاص خود در عالم شهادت حاصل می‌شود ندارد. شیخ عبدالکریم جیلی در کمالات الإلهیه در شرح اسم شریف "الْخَبِيْرُ" چنین می‌گوید:

اوست که می‌شناسد اشیاء را از حیث خودشان، و آگاهی دارد بر آنها با خود آنها، بر آنچه آنها بر آن هستند (بر همان حالی که هستند)، این همان فرق بین اسم "الْعَلِيْمُ" او و اسم "الْخَبِيْرُ" اوست. پس، "الْعَلِيْمُ" آن است که احاطه دارد علمش به اشیاء چنانچه آنها هستند از حیث خودش، نه از حیث آنها، ولی "الْخَبِيْرُ" آن است که درک می‌کند علمش اشیاء را از حیث خودشان چنانچه آنها هستند، و آگاهی دارد بر آنها بدانچه اقتضای ذاتشان است، بدون جهل سابق به آنها. و این اسم از اسماء صفات إلهیه است، و صفتش "الْخَبِيْرَةُ"، به کسر خاء، و إسکان باء، و نصب راء. و آن، یعنی "خَبِيْرَةُ" عبارت است از معرفت تفصیلی احاطی شمولی به اعتبار عدم احتجاب معلوم از عالم به آن. پس، فهم کن!

6. ادامه بحث فتنه: پس، هر که به تمکین نرسیده باشد در مقامی، با فتنه، مقام اصیل او آشکار می‌شود، ولی اگر تمکین داشته باشد در مقامش و صادق باشد در ارادت و طلبش، فتنه در او اثر نکند، و او را از مقامش بیرون نبرد.

گفته شده است: در حدیث است، "فتنه خوابیده است، خدا لعنت کند کسی که آن را بیدار کند!" و آن در اضطراب، و اختلال، و اختلاف، و محنت، و بلیه بدون فائده دینی انداختن مردم است، و آن حرام است چه آن فساد در ارض است، و اضرار مسلمین، و انحراف، و الحاد در دین. سعدی قدس سره گفت:

زان همنشین تا توانی گریز که مرفته خفته را گفت خیز

و در تأویلات نجمیه آمده است که خداوند مبتلی می سازد مؤمن مخلص را به فتنه و بلایی، و روزی می دهدش حسن بصیرتی، که تمییز می دهد با آن بین حق و باطل، پس گمراه نسازند او را ابرهای شک. و بر گیرد از او غطاء غفلت را، پس تأثیر نکنند در او دودهای فتنه و بلاء چنانچه تأثیری نداشته باشند ابرهای تازک صبح در شعاع خورشید هنگام بر آمدن روز، یعنی ارتفاع آن، و هدایت از خداست، و از تأیید او، نه از انسان و طبعش، و کسی را که خدا به خودش واگذاشته باشدش و با طبعش مخدول ساخته باشدش، همواره نسبت به او در شك و کفر و ضلالت باشد تا ابد، حتی اگر صالحان تو او را معالجه می کردند. مولی جامی گفته است:

آن را که زمین کشد درون چون قارون نی موسیش آورد برون نی هارون
فاسد شده راز روزگار و ارون لایمکن آن یصلحه العطارون

7. **گفتاری از حضرت علی- ع:** امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب- علیه السلام- چنین فرموده است (نهج البلاغه، ف. کلمه قصار ۹۰):

لَا يُؤْمَلُ أَحَدُكُمْ بِاللَّهِمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ لِأَنَّهَ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمَلٌ عَلَى فِتْنَةٍ وَ لَكِنْ مَنِ اسْتَعَاذَ فَلَيْسَتْ عَذِّ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - يَهْتَمُّ، "وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ"، وَ مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ سُبْحَانَهُ يَحْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَبَيَّنَ السَّخِطُ لِرِزْقِهِ وَ الرَّاضِي بِقِسْمِهِ وَ إِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ لَكِنْ لِيُظَهَّرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ لِأَنَّ بَعْضَهُمْ يُحِبُّ الدُّكُورَ وَ يَكْرَهُ الْإِنَاثَ وَ بَعْضُهُمْ يُحِبُّ تَثْمِيرَ الْمَالِ وَ يَكْرَهُ الْإِثْلَامَ الْحَالِ (و هذا من غريب ما سمع منه في التفسير)

و او- علیه السلام- فرمود: مباد یکی از شما بگوید، "بار خدایا همانا من به تو پناه می برم از فتنه"، زیرا هیچ کس نباشد جز این که در برگرفته باشد فتنه را، لیکن هر که پناه می جوید، باید پناه جوید از فتنه های گمراه کننده، زیرا خدای سبحان می فرماید، "وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ" (۸:۲۸ الأنفال) (و بدانید که همانا اموال و اولادتان فتنه ای باشند)، و معنای آن این است که او- سبحانه- خبر می گیرد از آنها با اموال و اولاد تا آشکار گردد آن که خشمگین است از رزق خود، و آن که راضی است به قسمت خود هر چند او- سبحانه- عالم تر است به آنها از خودشان، ولی تا ظاهر گردد افعالی که بدان شایسته ثواب و عقاب می شوند، چه بعضی از آنها [فرزند] پسر را دوست دارند و ناخوش دارند [فرزند] دختر را، و برخی از ایشان دوست دارند سود دهی مال را، و ناخوش دراند پریشانی حال را. (سید رضی- ره- فرموده است: این از شگفتی هایی است که شنیده شده است از او در تفسیر.)

آن حضرت- علیه السلام- هدف به فتنه افکندن را در اینجا چنین بیان فرمود:

لِيَتَبَيَّنَ السَّخِطُ لِرِزْقِهِ وَ الرَّاضِي بِقِسْمِهِ وَ إِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ لَكِنْ لِيُظَهَّرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ (تا آشکار گردد آن که خشمگین است از رزق خود، و آن که راضی است به قسمت خود هر چند او- سبحانه- عالم تر است به آنها از خودشان، ولی تا ظاهر گردد افعالی که بدان شایسته ثواب و عقاب می شوند،)

مرحوم صدر المتألهین در تفسیر سوره مبارکه زلزله چنین فرموده است: پس، اگر قوه فعلی گردد، و استعداد صورتی، آشکار گردند اعتقادات و سرائر، و ظاهر شوند نیات و ضمائر، "أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ" (۹-۱۰ : ۱۰۰ العاديات) (آیا نمی داند هنگامی را آنچه در قبرهاست (اموات) زیر رو شود و آنچه در درون سینه هاست حاصل شود)؛ "وَ بُرِّزَتِ الْجَجِيمُ لِمَنْ يَرَى" (۷۹:۳۶ التازعات) (و آشکار گردد جهنم برای هر کس که می بیند)؛ "وَ أُرْلِفَتِ الْحَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ" (۲۶:۹۰ الشعراء) (و نزدیک گردانده می شود بهشت برای متقین).

خدای تعالی می فرماید:

وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۸:۲۵ الأنفال)

(و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است.)

هَلْ أُنِيَ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا إِلَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (۱-۲ : ۷۶ الإنسان)
(آیا بر انسان نگذشت روزی گاری که چیز قابل ذکری نبود؟! ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می آزماییم، و او را شنوا و بینا قرار دادیم!)

گفته شده است: کلمه "نطفه" در اصل به معنای آبی اندک بوده، و سپس استعمالش در آب ذکوریت حیوانات که منشا تولید مثل است بر معنای اصلی غلبه یافته، و کلمه "أمشاج" جمع کلمه "مشیح" و "یا" مشج- به دو فتحه- و "یا" مشج- به فتحه اول و کسره دوم- است، و این سه کلمه به معنای مخلوط و ممتاز است، و اگر نطفه را به این صفت معرفی کرده، به اعتبار اجزای مختلف آن و یا به اعتبار مخلوط شدن آب نر با آب ماده است. و کلمه "ابتلاء" که جمله "نبتلیه" از آن مشتق است، به معنای نقل چیزی از حالی به حالی و طوری به طور دیگر است، مثلاً طلا را در بوته ابتلا می‌کنند، تا ذوب شود و به شکلی که می‌خواهند در آید، و خدای تعالی انسان را ابتلا می‌کند، یعنی از نطفه خلقش می‌کند، و سپس آن نطفه را علقه و علقه را مضغه می‌کند، تا آخر اطواری که یکی پس از دیگری به او می‌دهد، تا در آخر خلقتی دیگرش می‌کند.
مولانا:

ازواج موافق را شربت ده و دم دم ده امشاج منافق را در هم زن و بر هم زن

در هر صورت، رسیدن به مقام روح، و تبدیل شدن به روحی جزئی مشروط به قطع تعلقاتی است که در نتیجه آمیزش با بدن برای نفس پیش آمده است. این همان معنای تجرد است، و فوق تجرد است. با این رهایی، نفس روح شخصی گردیده و به لقاء رب خود نایل می‌گردد و از رهگذر این تعلق و قطع تعلق در فرآیندی خاص تجربیاتی نو را دارا می‌شود.
شیخ ابن عربی در فتوحات (ت عثمان یحیی، ج ۱۳، ص ۴۲۸-۴۲۷) چنین می‌فرماید:

باب هشتماد و ششم: در تفوای حدود دنیای

... [دنیا دار امتزاج و نطفه أمشاج است، و آخرت دار تمییز]

الله- تعالی- می‌فرماید، "وَ اتَّمُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ" (۸:۲۵ الأفعال) (و از فتنه‌ای که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد بترسید و بدانید که خدا سخت‌کیفر است)، و کدامین عقوبت شدیدتر است از عقوبتی که فرا می‌گیرد مستحق آن را و غیر مستحق را، و ظالم و غیر ظالم را، و بی‌گناه و فاعل را؟! و اینها حدود دنیای هستند زیرا آن (یعنی دنیا) دار امتزاج و "و نطفه أمشاج" است، و عمومی است عقوبتش به سبب عدم تمییز، ولی حدود آخرت چنین نیست زیرا آن دار تمییز است، و نمی‌رسد عقوبت مگر به اهلش. و اگر نشاه آخرت از "نطفه أمشاج" می‌بود- چنانچه ابن قسّی بر آن است- فرا می‌گرفت عقوبت اهل آن و غیر اهل آن را.

و از اینجاست، که اگر بنگری، بدانی که نشاهی آخرت بر غیر مثالی پیشین است همان سان که نشاهی دنیا بر غیر مثالی پیشین است، و آن قول خدای تعالی است که "وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ" (۵۶:۶۲ الواقعة) (و قطعاً، پدیدار شدن نخستین را شناختید، پس چرا سر عبرت گرفتن ندارید) که آن [نیز] بر غیر مثالی است؟ و برای همین، کلمه‌ی تحضیض (تشویق، برانگیختن) ("لَوْ لَا") را آورد.

[فتنه‌ی عام، و عقوبت شامل، و حدود متداخل]

و این فتنه‌ی عام و عقوبت شامل و حدود متداخل [در دنیا] از صفت قول خدای تعالی است که "فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ" (۱۱:۱۰۷ هود)، چه ظاهرش اقتضای عدل ندارد ولی باطنش اقتضای فضل الهی را دارد. پس، در آخرت، "لَا تَرْزُقُ وَارِثًا وَرَزَقَ الْآخِرَىٰ" (۱۷:۱۵ الإسراء) (بر ندارد هیچ باربری بار دیگری را)، ولی اینجا نیست در عمومیت صورت عقوبت، و لیکن آن در بی‌گناه عقوبت نیست، و تنها فتنه‌ای است، ولی [آن] در ظالم عقوبت است، چرا که آن در عقب ظلمش به او رسید. پس، سزاوار آن نبود بی‌گناه و لیکن سزاوار حکم کرد بر او چنانچه حکم می‌کند بر اهل سرای کفر آن سرا هر چند در آن باشد کسی که سزاوار نباشد آنچه را کفار سزاوار هستند. خدای تعالی می‌فرماید، "وَ لَا تَتَّكِبُوا إِلَىٰ الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ" (۱۱:۱۱۳ هود) (و به کسانی که ستم کرده‌اند متمایل مشوید که آتش شما را لمس کند)، و نبی- صلی الله علیه و آله و سلم- [فرمود] "مَوْلَىٰ الْقَوْمِ مِنْهُمْ" (وابسته‌ی قوم از آنهاست) در حکم در حالی که از آنها نیست در واقع. خدا ما را از آنانی قرار دهد که با فضلش با آنان عمل کند، و حق واجبش را از آنان طلب نمی‌کند!

8. اشاره: از این ماجرا، به طریق اشاره، برداشت‌هایی شده است، و خدا دانایتر است به حقایق امور. یکی آن که چون شفقت بر و تکمیل عباد الله برترین مقام است، که بنده‌ای بدان دست می‌یابد، و آن مستلزم رویت وحدت در کثرت و کثرت در وحدت است، خدای تعالی خواست تا موسی- علیه السلام- را به علم تجربی و ذوقی آگاه فرماید به شرافت آن و او را تمکین بخشد در تکمیل. از طرفی دیگر، با آن که هارون- علیه السلام- را جانشین در میان قومش قرار داده بود، و او را نیز سفارشات لازم فرموده بود، باز خدای تعالی در این ماجرا خواست تا علو مقام موسی- علیه السلام- بیشتر آشکار گردد.
عین القضاة همدانی در اشارتی به شفقت بر و تکمیل عباد الله، و سختی آن بر خود چنین خبر داده است (نامه های عین القضاة، ج ۱، ص ۲۰۶-۲۰۷):

ای دوست الشفقة علی خلق الله بر من این معنی نوشتن در چند مکتوب آسان کرده است. یازده سال است تا "علیکم بدین العجائز" روی او من نموده است. و مرا در حق خدای تعالی همان ایمان است که پیرزنی را و کودکی را در کتاب. و به هیچ حال روا ندارم که در این باب سخن گویم و یا چیزی نویسم.

و اگر بدین مبتلا گردم که کودکی را ابجد آموزم، دوست تر دارم از آن که به کسی مبتلا گردم که از بهر او مرا قلم بر کاغذ باید نهادن، و این چنین معانی نوشتن. و این قدر که در این باب چند مکتوب نوشتم، اگر چه سخت کودکانه است، عالمها بگردی و از هیچکس يك کلمه از این نشنوی، و تجربت از این نیز می‌کن که زیانی ندارد.

هم چنین در اشارات ماجرای فتنه قوم موسی برخی گفته‌اند (شرح التعرف لمذهب التصوف، ج ۴، ص ۱۵۱۹ - ۱۵۱۵):
و نیز دلیل دیگر آورد و گفت: و کما قال موسی علیه السلام، "إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ"، رای السامری معدوم الصفة فی شهود الحق. سخن موسی را- علیه السلام- دلیل آورد که به طور رفت و حق- تعالی- او را خبر داد که قوم تو گوساله‌پرست شدند. پرسید که سبب چه بود؟ امر آمد که "أَصْلَهُمُ السَّامِرِيُّ" سامری ایشان را گمراه گردانید. موسی- علیه السلام- پرسید که حال چگونه بود؟ امر آمد که گوساله‌ای زرین کرد و خاک زیر پای مرکب جبریل در دهان او دمید تا به بانگ آمد. و در سبب دانستن سامری جبریل را خلاف کرده‌اند.

گروهی چنین گفته‌اند که چون فرعون کودکان خرد را می‌کشت، مادر سامری چون سامری را بزاد به بیابان بیرون برد و بنهاد. جبریل را- علیه السلام- امر آمد که برو آن کودک را پیرو.

اکنون خلاف کرده‌اند. گروهی گفته‌اند دو پر خویش در دهان او نهاد. از یکی پر شیر می‌دوید و از دیگر انگبین. و گروهی گفته‌اند دو انگشت سامری در دهان او نهاد. از يك انگشت شیر می‌دوید و از دیگر انگبین. و ملایکه به تعجب فرومانده که این کیست که جبریل را علیه السلام فرموده‌اند تا او را پیرو.

در قصه‌ها چنین گفته‌اند که جبریل را امر آمد که او را نکو دار که ما را در او سری است و آن سر نه جبریل دانست و نه ملایکه، تا آن روز که گوساله کرد. پس چون قوم موسی علیه السلام از مصر بیرون شدند و از قوم فرعون پیرایه‌ها خواستند، چون فرعون بر پی ایشان بیرون آمد، جبریل بیامد و میان سپاه فرعون و سپاه موسی می‌رفت. مقدمه فرعون را چنین گفتی که توقف کنی تا ملک شما را دریابد، و ساقه قوم موسی را گفنی بشتابید تا دشمن شما را نیابد.

میان این دو سپاه همچنین می‌گشت بر براق نشسته. سامری چون او را بدید به بوی شناخت. با خود گفت که این آن است که مرا پیرو.

و موسی- علیه السلام- سامری را خبر داده بود که پرورنده تو جبریل است. از زیر پای براق خاک برداشت. و گروهی چنین گفته‌اند که سبب دانستن آن بود که چون جبریل میان هر دو لشکر می‌رفت، هر جای که براق پای می‌نهاد زمین خشک سبز می‌گشت. سامری دانست که چون زمین مرده زنده می‌گردد این خاک هر جا که بر افگنی زنده گردد. آن خاک برداشت. پس چون به دریا بگذشتند و از موسی بت‌پرستی آرزو کردند و گفتند: "يا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ" سامری بدانست که این مردمان جاهل‌اند و فریفتن ایشان آسان باشد. و چون موسی علیه السلام به مناجات رفت چهل روز و عده نهاد. چون بیست روز بگذشت، سامری قوم را گفت:

بیست روز و بیست شب چهل باشد و موسی باز نیامده است و هلاک گشته باشد. من از بهر شما خدایی بکنم تا او را می‌پرسنید. از آن پیرایه که داشتند از هرکسی پاره‌ای بخواست.

و هب بن منبه چنین گوید که هرکس او را چند دیده ملخی زر دادند. آن زر گرد کرد. و او زرگر بود. در آتش بود و گوساله‌ای زرین کرد؛ و آن خاک زیر پای براق در دهن او افگند. آن گوساله زنده گشت و به آواز آمد. چنانکه گاو بانگ کند بانگ می‌کرد، چنانکه خدا می‌گوید، "عَجَلًا جَسَدًا لَهُ حَوَازٌ". پس قوم را گفت خدای شما این است. از آن دوازده سبط نه سبط و نیم او را باور داشتند و گوساله‌پرستی گرفتند. پس چون خدا موسی را خبر داد و گفت:

فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ. ما قوم ترا آزموده گردانیدیم. گفت: الهی، به چه آزموده گردانیدی؟ ندا آمد که: وَ أَصْلَهُمُ السَّامِرِيُّ. مناجات کرد که الهی اضلال به دست سامری نیست. سامری چه کرد.

حق تعالی او را از قصه گوساله خبر داد. موسی مناجات کرد و گفت: الهی إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ. این هم فتنه و آزمایش تو است. نُضِلُّ بِهَا مَنْ نَشَاءُ وَ نُهْدِي مَنْ نَشَاءُ. گم گردانی آن را که خواهی و راه نمایی آن را که خواهی. امر آمد که یا موسی، چنین است که تو گفتی، لکن سبب تو بودی که قوم را به برادر سپردی و گفتی: اِخْلُفْنِي فِي قَوْمِي. و مادر ترا به ما سپرد، به مادرت باز دادیم. قوم را به ما بایست سپردن تا به تو باز دامانی. اما چون نگاهدار هارون بود چنین بود.

و در این قصه سخنی عجب است، و آن آنست که سامری عدو را در کنار جبریل حبیب پیرو کردند. نه سعادت او در این اثر کرد و نه شقاوت این در او. باز موسی را در کنار فرعون پیرو کردند، و فرعون شقی و موسی سعید. شقی در کنار سعید و

سعید در کنار شقی. موسی علیه السلام در کنار دشمن سبب گشته دوستی خلق را. و سامری در کنار دوست سبب گشته دشمنی خلق را، تا خلق بدانند که کار خدا را قیاس نیست. رجعنا الی القصة.

شیخ رحمه الله چنین می‌گوید که چون خدا موسی را خبر داد که: *وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ*. موسی علیه السلام در مشاهدت قدرت حق و سلطنت او بدید که سامری را آن قدرت نیست که کس را گم تواند کرد؛ که اگر کسی را گم توانستی کردن خویشتن را به راه باز آوردی، که قدرت بر خویشتن تمامتر از آن است که بر غیر خویش. چون بر خویشتن قدرت هدایت نداشت، بر غیر خویش قدرت اضلال کی توانستی داشت؟! و نیز موسی علیه السلام بدید که حق سبحانه نه آن ملك است که در مملکت و سلطنت او کسی چیزی تواند کردن بی‌خواست او. که هر ملکی که در سلطانی او چیزی توان کردن بی‌مراد او آن از عجز آن ملك باشد، و عاجز ملکی را نشاید. چون موسی این بدید دانست که به دست سامری هیچ نیست. گفت: ان هی الا فتنتك.

و نیز شاید که معنی این آن باشد که اگر سامری را پرورنده جبریل نکردی، چون او جبریل را شناختی سبب اضلال قومی نگشتی.

ان هی الا فتنتك. و نیز اگر سامری را خود نیافریدی این بلا پدید نیامدی. ان هی الا فتنتك. و نیز چون دانستی که او چون بزرگ گردد از او چه آید، اگر به کودکی هلاک کردی این بلا پدید نیامدی.

ان هی الا فتنتك. و اگر این گروه را که متابعت او کردند معصوم داشتی چنان که این دو سبط و نیم را این بلا پدید نیامدی. ان هی الا فتنتك.

و اگر سامری چون قصد کرد تا قوم مرا دعوت کند، زبان او را گنگ گردانیدی، این بلا پدید نیامدی. ان هی الا فتنتك. و نیز اگر چه زرگر گوساله‌ای زرین کرد و خاک در دهن او افگند، لکن زر را حیوان کردن و از زر بانگ بیرون آوردن تا گوید: انا ربکم اهلکت موسی فاعبدونی. این در قدرت سامری نیست و در قدرت هیچ مخلوق نیست. ان هی الا فتنتك. و اگر قضای ازلی نبود و ارادت تو نبود و علم سابق نبودی از این هیچ نبود. ان هی الا فتنتك.

اینک سامری را معدوم الصفة دیدن در شهود حق این باشد. و قصه سامری را بر اختصار یاد کردیم و اختلاف علما در او بگفتیم تا از شرط کتاب بیرون نرویم.